

ایرانیان بهوش باشید! به شماست که جامهای زهر را می نوشاندند؟

به دنبال پذیرش قطعنامه آژانس بین المللی انرژی اتمی، فیزیک دانان ایران هشدار باشی را منتشر کردند که، بنا بر آن، مایه بحران بزرگی که ایران را «محور شر» گرداند و در معرض حمله نظامی امریکا و اسرائیل قرار داد، دروغی بیش نبوده است. همزمان، گزارش کمیسیون اصل ۹۰، در باره قتل زهرا کاظمی انتشار یافت. بنا بر این گزارش نیمه کاره، نیز، قاضی سعید مرتضوی، «سعید جون» جدید آقای خامنه‌ای، بمحض یافتن سمت «دادستان» تهران، مأمور ساختن بحرانی می شود، جنایتی را سازمان می دهد و با ساختن ماجرائی دروغ، بحرانی بر دو بحران سخت (برنامه تولید سلاح اتمی و پناه دادن به سران القاعده) می افزاید.

بدین قرار، رهبران سازمان ترور، آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و همکاران، نیاز به ایجاد بحرانی سخت پر خطر داشته‌اند و آن را با جنایت و دروغ می ساخته‌اند، تا با عبور از آن، ایران را شهر خاموشان بگردانند!

ایرانیان! این بار، سهم بزرگ‌تر، در افشای بحران سازی و جلوگیری از عینیت پیدا کردن خطرها، از آن ایرانیان مسئولیت شناس خارج از کشور و آن عده از ایرانیان مسئولیت شناس داخل کشور است که، بموقع، مسئولیت شناسان خارج از کشور را از بحران سازان و طرح‌هاشان آگاه کردند. اما

نخستین امر واقعی که چشم خرد را به خود می خواند، اینست: آیا دستگاههای اطلاعاتی امریکا آنقدر زوار در رفته شده‌اند که ملاتاریا آسان می تواند از مجرای رأس دیگر مثلث زورپرست، خبر تأسیسات اتمی زیر زمینی در کار ساختن بمب اتمی را درز بدهد و آنها نیز ایران را در شرف دستیابی به سلاح اتمی بشمارند؟ یا شدت نیاز حکومتی‌های چون بوش و شارون ناگزیرشان می کند «نصف حقیقت» را دست آویز کنند؟ یا هر دو؟ راست بخواهی، هم حکومتی‌های بوش و شارون چون رژیم ملاتاریا نیاز به بحرانی‌های سخت دارند و هم دستگاههای اطلاعاتی امریکا و انگلیس زوار در رفته‌اند. در حقیقت، اگر نیاز به بحران نبود، دستگاههای اطلاعاتی نیز زوار در رفته نمی شدند. چرا که، در آغاز، می باید نقش دستگاهی زوار در رفته را بازی کنند. اما نیاز به بحران دائمی می شود و دستگاههای اطلاعاتی، در واقع، زوار در رفته می شوند. چنانکه، در ایران نیز، نیاز به بحران، واواک را گرفتار بحران ساخته است. واواکهای موازی بوجود آمده‌اند و کار بجائی رسیده است که اینک، قاضی مرتضوی، بار جنایت را از دوش خود بر می دارد و بر دوش واواک می نهد!

بدین قرار، از زمانی که امریکا و اسرائیل نیاز به بحرانی‌های «خارجی» سخت پیدا کرده‌اند، سازمانهای اطلاعاتی آنها دچار بحرانی درونی گشته و بخشی مهم از توانائیهای خویش را از دست داده‌اند. بنا بر گزارشهای مستند که در باره ناتوانیهای سیا انتشار یافته‌اند، ناتوانی سیا، نخست در انقلاب ایران، آشکار گشته و پس از آن، بهنگام فروپاشی امپراطوری روسیه - که سیا برای مقابله با آن بوجود آمده بود! - ناتوانی باز هم بیشترش نمایان شده و از آن پس، سیر انحطاط را همچنان طی کرده است. اما انقلاب ایران، به دنبال شکست امریکا در ویتنام، روی داد. می دانیم که در پی آن شکست و این انقلاب، جامعه امریکائی خواستار عدم مداخله امریکا در امور کشورهای دیگر شد. برای آنکه ضربه‌ای سخت وارد شود و طرز فکر امریکائی‌ها را تغییر دهد، گردانندگان واقعی حزب جمهوریخواه امریکا نقشه گروگانگیری را طرح و در ایران به اجرا می گذارند. بدین ضربه است که ریگانسیم، در امریکا، جان می گیرد و ریگان به ریاست جمهوری برگزیده می شود. طرفه اینکه در ریاست جمهوری او، کیسی، رئیس سیا، بر آن می شود یک «سیای خصوصی» پدید آورد. بودجه آن را نیز از فروش محرمانه اسلحه به ایران - که به افتضاح ایران گیت سر باز می کند - تأمین می کند!

در ایران نیز، قوت و ضعف واواک، تابع مستقیم متغیر نیاز رهبران سازمان ترور به ایجاد بحران می باشد. در حقیقت، تا ۲ خرداد ۱۳۷۶، بدست آقای فلاحیان، واواک را در جنایتها و بحران تراشی‌ها بکار می بردند و از آن پس، غیر از فعال کردن عناصر «مطیع ولایت مطلقه فقیه» در جنایتها و بحران تراشیها، دست به ایجاد واواکهای موازی نیز زده‌اند. چنانکه امروز واواک در بحران است. اما هنوز «از بحران عبور نکرده»، نوبت به سرکشیدن جام زهر رسیده است:

بحران سازی در بن بست؟

ماهنامه آفتاب، مصاحبه‌ای با آقای احمد صدری، زیر عنوان «نشانگان فلج سیاسی»، انتشار داده است. پرسش اصلی اینست: چرا «فرصتهای بنیانی» را از دست می دهیم و وقتی دستمان از همه جا کوتاه می شود، جام زهر را سر می کشیم؟ پاسخ اصلی نیز اینست که رهبری سخت پایبند ایدئولوژی است و وقتی می بیند به صد در صد آرمان نمی تواند برسد، کوتاه نمی آید و تن به سازش نمی دهد. اما، در قاعده هرم، مأموران به ایدئولوژی پایبند نیستند. بی دانشها و بی کفایتی‌های هستند که ناتوانی خود را، با اطاعت بی چون و چرا از رهبری،

جبران می‌کنند. نتیجه اینست که بموقع، رهبری را از کاری که باید کرد آگاه نمی‌کنند. چرا که خود نیز از کاری که باید کرد، آگاه نیستند. با وجود این، هستند کسانی که دانش و کفایت دارند اما آنها نیز می‌دانند که اظهار دانش و ابراز کاردانی، نه تشویق که تنبیه ببار می‌آورد. لذا، دم فرو می‌بندند.

اگر به جای پایبندی رهبری به «ایدئولوژی»، پایبندی به قدرت، گفته می‌شد، به صحت بسیار نزدیک تر می‌شد. در حقیقت، نه آقای خمینی غم اسلام می‌خورد و نه آقای خامنه‌ای می‌خورد. اولی می‌خواست دولت روحانیت را، «بهر قیمت»، بر قرار کند و دومی می‌خواهد، این دولت را «بهر قیمت» حفظ کند. بدیهی است «هر قیمت» را مردم ایران و ایران، می‌پردازند. اگر برآستی پای اسلام «بمثابه» ایدئولوژی در میان بود، «اسلام فیضیه»، با قائل شدن به تقدم و حاکمیت مصلحت بر حق و حقیقت، بیشترین امکان سازش را در اختیار «رهبر» قرار می‌داد. و اگر کسانی بودند که از آرمانها هیچ کوتاه نمی‌آمدند، پس سازشهای پنهانی «اکتبر سورپرایز» و «ایران گیتهای» (امریکائی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی، اتریشی و...) را چگونه کردند؟، این استبداد، به استبدادهائی که عملی کردن آرمانها را هدف می‌کردند، نیز، هیچ شباهتی نمی‌برد. زیرا آنها، تنها وقتی واقعیتها را نمی‌توانستند نرم کنند و بدانها شکلی را بدهند که می‌خواستند، که به حفظ قدرت تقدم می‌دادند. اما آقای خمینی، بسیار زود، بنا را بر اصل تقدم «حکومت اسلامی» بر احکام اسلام گذاشت. بدین قرار،

۱- جام زهر اول و بس کشنده‌ای که ملاتاریا به مردم ایران نوشاند، این بود که نه تنها آئین قدرتمداری را جانشین اسلام آزادی و استقلال و رشد کرد، بلکه آن را جانشین اسلام فیضیه نیز گرداند. بحران سختی که روحانیت شیعه نمی‌تواند از آن بیرون آید، بدینسان پدید آمد. چنان شده که، برای بسیاری، اسلام آئین خشونت و برای بسیار تر از بسیاری، «اسلام چیست؟» پرسش همه روزه گشته‌است. اما، با وجود «ولایت مطلقه فقیه» و کارنامه‌اش، روحانیان چه پاسخی می‌توانند به این پرسش بدهند؟

۲- بن بست امروز را مجلس خبرگان اول پدید آورد. هشدارها را نشنید و غافل شد که آئین قدرتمداری را پایه می‌گذارد. گروگانگیری بحرانی را پدید آورد که، در آن، جام زهر دوم به مردم ایران نوشانده شد: پیش نویس قانون اساسی جای خود را به قانون اساسی بر اساس ولایت فقیه - ولو در حد نظارت فقیه - داد و بدین «ولایت فقیه»، آقای خمینی و دستیاران او، خود و انقلاب و «اسلام فیضیه» و دولت را، در چهار دیواری زندانی کردند و همچنان بر بلندی دیوارهایش افزودند و می‌افزایند.

در چنین زندانی، با دیوارهایی که سر بفلک کشیده‌اند، تنها یک انعطاف ناپذیر وجود دارد و آن قدرتی است که با اسلام بمثابه بیان آزادی و هم با «اسلام فیضیه» ضد است. که با انقلاب و اصول راهنمای آن ضد است. که چون اطاعت مطلق می‌طلبد، با دانش و کاردانی ضد است. که با جریان آزاد اطلاعات و اندیشه‌ها ضد است. که با رشد جامعه جوان ایران ضد است. که آرمان ندارد و با هرگونه آرمان ضد است. زیرا هر آرمانی ترجمان آینده‌ای است و این قدرت از آینده وحشت دارد.

در دنیا نیز تنهاست. زیرا در عین نیاز شدید، بدون بحران، توان سازش به کنار، یاری تفاهم آشکار با دولتهای خارجی را نیز ندارد. از نابختیاریش، دولتهای خارجی نیز توان سازش و حتی تفاهم آشکار با این قدرت را ندارند:

۳- از آنجا که این قدرت تنها و منزوی با اضداد داخلی و خارجی فراوان روبرو است، بدون ایجاد بحران نمی‌تواند سازش کند. از این رو بحران می‌سازد و بحران را «تا آخر» تشدید می‌کند. تنها در «آخر»، در شدت بحران است که می‌تواند سازش کند و بگوید: جام زهر را سر کشیدم. اما نه او که مردم ایران و ایران هستند که جام زهر را سر می‌کشند.

سومین جام زهری که ملاتاریا به مردم ایران می‌نوشاند، از کشنده‌ترین زهرها است:

این قدرت تنها و بی‌کس، بقایش در گرو بحران سازی و عبور از بحران است. زیرا مردم ایران، در خواستها، در باور دینی، در فرهنگ و ایرانیت خویش، با آن ضد هستند. با وجود این ضدیتها و ضدیتهای دیگر، دولتی که مدعی است از اسلام و انقلاب مردم ایران نمایندگی می‌کند، چگونه بتواند، بدون ایجاد بحران، بماند؟ ناگزیر، در هر بحرانی که ایجاد می‌کند، این طرف، مردم ایران، را می‌باید قانع کند که «خدا را شکر گرفتار بدتر نشدیم» و آن طرف، قدرتهای خارجی، را می‌باید با دادن امتیازها، راضی گرداند. آیا روش ملاتاریا، از گروگانگیری تا امروز، جز این بوده‌است؟ روش کار ملاتاریا شگفت آور نیست. زیرا هر قدرتی از این نوع، چنین روشی را در پیش می‌گیرد.

مردم ایران! برآستی این رفتار شما است که بهت آور است. آیا شما حتی نباید از ملاتاریا بپرسید: اگر شما هستید که جام زهر را سر می‌کشید، چرا زهر هستی ما ایرانیان و ایران ما را می‌سوزاند؟

۴- ایرانیان! صاحبان طولانی‌ترین تجربه‌های تاریخ!

گوئیا قاعده‌ای را که این تجربه، به تکرار، به شما آموخته است، فراموش کرده‌اید. پس باید به یاد شما آورده که:

هر قدرتی، از زمانی که در درون و بیرون، به محاصره ضدها در می‌آید، بحران ساز می‌شود و هزینه بحرانهائی را که می‌سازد، به مردم تحت سلطه خود، تحمیل می‌کند.

آقای خاتمی گفت: هر ۹ روز، یک بحران برای او ساخته‌اند. اما آیا قاعده را می‌شناخت؟ اگر آری، چرا وجدان تاریخی مردم ایران را بیدار نکرد تا بدانند گرفتار قدرتی شده‌اند که، از پی هم، زهر هائی، هریک کشنده‌تر از دیگری، به آنها می‌نوشاند و هستی آنها و وطنشان را می‌سوزاند؟ با وجود اینکه برخی از «اصلاح طلبها» نیز قربانی بحران سازیها شده‌اند، چرا بجای شناساندن ماهیت این قدرت، «اصلاح طلبی» را وسیلهٔ خام و خاموش کردن این مردم کرده‌است؟ از بانگ بیدار باش، ناتوان است اما آیا از ناله «مواظب باش» هم ناتوان است؟ آیا چهارمین جام زهر را آنها به مردم ایران نوشاندند که رژیم عربان را در ظلمات ابهام پوشاندند و بخصوص جوانان را از دیدن خطری چنین مهلک و برخاستن بازداشتند؟

۵- پنجمین جام زهری که ملاتاریا به مردم ایران نوشانده‌است، دروغی است که ساخته و، بشهادت مصاحبه‌ای که از آن یاد شد، به جمعی، باورنده‌است: رژیم ملاتاریا یک رژیم ایدئولوژیک، از نوع رژیمهای ایدئولوژیک است. در باوراندن این دروغ، آتهائی نیز شرکت داشته‌اند که به طرفداری از «لیبرالیسم وحشی»، در پی الغای ایدئولوژیها هستند.

حال آنکه از عاملهای زندانی اضداد شدن رژیم ملاتاریا، یکی اینست: تبعیضی که پایه «نظام جمهوری اسلامی» را تشکیل می‌دهد، تبعیض بسود کوچک‌ترین اقلیت در یک جامعه است. این تبعیض، از نوع تبعیضی نیست که، در روسیه، بنا بر مرام، باید بسود طبقات زحمتکشی بر قرار می‌شد که بیشتر از ۸۰ درصد جامعه روسی در انقلاب اکتبر را تشکیل می‌دادند. این تبعیض، از نوع تبعیضی که بنا بر نازیسم - ایجاد فضای حیاتی - بسود ملت آلمان و به زیان ملت‌های دیگر، باید برقرار می‌شد، نیست. از نوع، تبعیضی که بعثیسم می‌باید بسود ملت عرب بر قرار می‌کرد، نیست. این تبعیضی است که حتی بسود روحانیت که ۱/۰۰۰٪ جامعه ایران نمی‌شوند، نیز نیست. بنام روحانیت اما در حقیقت، بسود اقلیت کوچکی از آن، ملاتاریا، و به زیان اکثریت آن و، تمامی مردم ایران، این تبعیض بر قرار شده‌است. از این روست که ملاتاریا، در درون و بیرون مرزها، از راه بحران سازی و سازش و باج دهی روز مره، «حکومت» می‌کند.

۶- اما زهرهایی که، ملاتاریا، بدین بحران سازیها و سازشها در شدت بحران، و بدین باج دهیها به «رانت خواران» داخلی و خارجی، به کام هستی ایران می‌ریزد، چرا ایرانیان را به خروش نمی‌آورد؟ آیا نمی‌بینند که فرار مغزها، فرار سرمایه‌ها، رانت خوارها، آسیبهای اجتماعی، امتیاز فروشی‌ها و... از جمله، بخاطر وجود تبعیضی است که جز باگسترش خیانت و جنایت و فساد، بر قرار کردنی نیست؟ آیا نمی‌بینند بر اثر بحران سازیهای روزمره و آن تبعیض و این گسترش خیانت و جنایت و فساد، نیروهای محرکه‌ای چون مغزها و سرمایه‌ها از کشور می‌گریزند؟ آیا نمی‌بینند جامعه جوان ایران تباه می‌شود و روستاها خالی و شهرها با بافت سرطانی، بزرگ می‌شوند؟ آیا فقر کشور (صدور منابع ثروت، مغزها و سرمایه‌ها و از دست رفتن فرصتهای رشد) و فقر اکثریت ۸۰ درصدی خود را که بزرگ می‌شود و انباشت ثروت اقلیت کوچک را نمی‌بینند؟ آیا نمی‌بینند که این اقلیت کوچک نقش باج ستان را پیدا کرده و بازی می‌کند؟ آیا نمی‌دانند اقلیتی که کارش باج ستاندن و رانت خواری شد، دیگر سرمایه گذار نمی‌شود بلکه صادر کنندهٔ سرمایه می‌شود؟

آیا نمی‌بینند سرمایه‌ها و مغزهای ایران در سرتاسر جهان فعالند و در ایران نه؟ آیا حتی بحرانهای کوچک و بزرگ را که عمال این رژیم، در شهرها و روستا، همه روز، پدید می‌آورند، نیز نمی‌بینند؟ آیا از خود نمی‌پرسند نکند بحران سازی و رفتن هر بحران «تا آخر» و در آخر سازش کردن، طبیعت این رژیم است. آن زهر که حیات ایران و ایرانی می‌سوزد، این زهر است؟

درختی که تلخ است ویرا سرشت:

۷- ایرانیان! آن زندگی که در اشتغال بدان، از جامهای زهری غافل شده‌اید که ملاتاریا به شما می‌نوشاند، خود جام زهر کشنده تری نیست؟ می‌گوئید: ما مردم چنان گرفتار شده‌ایم که فرصت نداریم از خود بیرسیم چرا این حال و روز را پیدا کرده‌ایم. اما آیا اگر فرصت کنید و پرسید، پاسخی جز این می‌دهید که همه بدبختیها زیر سر رژیم مالاها هستند؟ آیا از خود می‌پرسید: چرا بر نمی‌خیزید و دولت را از دست کوچک‌ترین اقلیتی بیرون نمی‌آورید که بر شما و کشور شما زهرهای کشنده می‌نوشاند؟ آیا ترسهای شما را از حرکت باز می‌دارند، شمارش کرده‌اید؟ جوانانی پرسیده‌اند روش رها شدن از ترس کدام است؟ اما آیا شما ایرانیان ترسها را که دارید، شناسائی کرده‌اید؟ ترس آورها را چگونه بدون تردید نه. زیرا شناسائی بخش اصلی کار است. آدمی که بر آن می‌شود از خود بیرسد الف - از چه یا که می‌ترسد؟ و ب - چرا می‌ترسد، آدمی است که می‌خواهد حرکت برای جستن راه حل را جانشین ترس زدگی و بی حرکت ماندن کند.

در خود مشغول ماندن و ترسها را بر خود سلطه مطلق بخشیدن و بدانها، از مسئولیت گریختن و تن به قیام ندادن، زهر مرگبار هفتمی است که ملاتاریا، بیشتر از هر استبداد دیگری، به شما ایرانیان، می‌نوشاند. ضرب المثلهای می‌گویند که شما ایرانیان بر این واقعیت وجدان جمعی دارید که درخت بد سرشت، میوه تلخ ببار می‌آورد. به سخن دیگر،

استبدادی با بد سرشتی استبداد ملاتاریا، بحران از پی بحران می‌سازد و مسئله بر مسئله می‌افزاید. اما آیا از خود می‌پرسید: این درخت بد سرشت، این اقلیت چنین ناچیز، بر ملتی جوان، با جمعیتی بزرگ، چگونه توانسته است استبداد روا دارد؟ آیا هیچ بر آن شده‌اید که پاسخ این پرسش را در خود بجوئید؟

هر روز که پاسخ این پرسش تعیین کننده را در خود جستجو کردید، آن روز، روز آزادی ایران است. آن روز، مجموعه‌ای را که طرز فکر یکایک شما است، نقد می‌کنید و می‌توانید دستیار اصلی این استبداد را از درون خود برانید. تا چنین نکنید، از لباس ترس بیرون نمی‌توانید آمد. برای فراموش کردن ترسهاست که، در خود، به خود، مشغول مانده‌اید. بد زهری به شما نوشاندند. زهر ترسیدن از به ذهن آوردن ترسها. اگر این ترس نبود، کجا ممکن بود ملتی ربع قرن شاهد بحرانهایی باشد که هستیش، موجودیت و وطنش را بارها در معرض نیستی قرار داده‌اند و دم نزنند؟ هر قدرتی که بخواهد دشمن خارجی را دست آویز مهار مردم کند، «نگاه داشتن کشور در لبهٔ پر تگاه جنگ» را روش می‌کند. شما را در این زندگی، زندگی بر لب پر تگاه جنگ، چه سود؟ افسون شده‌اید و از شدت ترس خشکتان زده‌است؟

۸- در تلویزیون اروپائی آرته، فیلم مستند کوتاهی از دانشجویان دیدم. گفتارها و کردارها بوی یأس می‌دادند. جوان، در برابر دیوار استبداد که میان او و آینده‌ای که باید بسازد، قرار گرفته است، از خود می‌پرسد: چه باید کرد؟ تسلیم به «واقعیت»، گریز از «واقعیت»، خود محوری (من مقدم بر همه)، عزم بر تغییر «واقعیتی» که رژیم است؟ سه «چه باید کرد؟» نخست ابراز می‌شدند. «چه باید کرد؟» چهارمی، بر زبانی نمی‌آمد. اراده‌ای شکسته بر زبان می‌آمد: ایلغار کوی دانشگاه و نیافتن دادرسی و بر ناتوانی و سرنوشت خود گریستن. بدین قرار، جامعه جوان ایران و نخست قشر دانشجو، نیاز دارد بداند ملاتاریا جام زهر هشتمی بدو نوشاند است: رابطهٔ مستقیم با خود و با واقعیت‌های محیط اجتماعی خود و جهان خود را قطع و رابطه با قدرت و مجازها را بر قرار کرده‌است که فرآورده‌های قدرت هستند. توضیح اینکه قدرتی از نوع قدرت ملاتاریا الف - نمی‌تواند واقعیتها را همان که هستند بپذیرد. زیرا ناگزیر از انحلال می‌شود. بنا بر این، ب - برای خاصیت موم دادن به واقعیتی که انسان است، برای تبدیل فضای ذهنی او به تاریخ خانهٔ یأس، برای جهت تخریبی دادن به نیروهای محرکهٔ او، روشی جز زور نیست تا او بکار برد و زور را در اشکال گوناگونش، بکار می‌برد.

آیا جوانان، آنهایی که پندار و گفتار و کردار کارپذیرانه یافته‌اند و آنهایی که بجای گفتن «در مسئولیت شناسی و خویشتن را مکلف دانستن»، نخست من، می‌گویند: «در برخوردار شدن، نخست من بعد مردم و کشور»، از خود می‌پرسند: چرا می‌گذارند قدرت حاکم با آنها چنین کند؟ اگر از خود می‌پرسند، آیا به خود می‌گویند: نکند ذهنیتی که ما داریم نقش اصلی را بازی می‌کند؟ زیرا تا ذهنیت آمادگی نداشته باشد، هیچ قدرتی نمی‌تواند دو کار بالا را با آدمی بکند؟

برغم تجربهٔ رژیم پهلوی و انقلاب پیروز ایران، روش اصلی ملاتاریا، با مردم ایران، رفتار غسال با مرده است. استبدادی که، بر وفق «ولایت مطلقه فقیه»، بنایش بر اطاعت مطلق است، جز این روش نیز نمی‌تواند در پیش بگیرد.

بنا بر این، اندازهٔ موفقیتش بستگی دارد به نقش زنده یا نقش مرده بازی کردن مردم ایران. اگر ایرانیان نخواهند نقش مرده بازی کنند، رژیم، در بن بست است و گرفتار فلج عمومی نیز می‌شود و می‌میرد. بدین قرار، جام زهر هشتمی که ملاتاریا به مردم ایران نوشاند است، از یاد بردن خویشتن به مثابهٔ واقعیتی زنده و در رشد است.

۹- چرا، در این کار، میزان موفقیت ملاتاریا از پهلویها بیشتر است؟ زیرا شاه سابق می‌گفت: «ولو، به زور، ایران را به دروازهٔ تمدن بزرگ می‌رسانم». قصد او، غربی کردن ایران بود. ملاتاریا مدعی باز گرداندن هویت دینی به مردم ایران شد و هست: حافظ هویت ایرانیان در برابر «هجوم فرهنگی غرب»!

ویرانگری از بیرون، آدمی را به دفاع بر می‌انگیزد. اما ویرانگری از درون، بدون مقاومت می‌تواند انجام بگیرد. اما آیا زور و خشونت محتوای اصلی دین و فرهنگ ایرانیان است؟ آیا ایرانیان از خود می‌پرسند چرا «سازندگی» در ایران ویرانگری شد؟ بحران سازبها به کنار، رانت خواری بمیزان ۴۰ درصد و بیشتر تولید ناخالص ملی، بکنار، شهرسازی چرا ویران سازی می‌شود؟ سرمایه گذاری صنعتی چرا متلاشی کنندهٔ اقتصاد ملی می‌شود؟ جنگلها چرا نابود می‌شوند؟ این مصرف سخت پر خشونت فرآورده‌های نفتی از چه رو است؟ و...

بدین سان، جام زهر نهمی که دو استبداد، هر یک به روشی، به ایرانیان نوشاندند، غافل نگاه داشتن ایرانیان از ضد رندها در دین و فرهنگ آنهاست. پهلویها کاری به کار زورباوری و ضد فرهنگ (فرآورده‌های زور که عناصر پندار و گفتار و کردار فردی و جمعی را تشکیل می‌دهند) نداشتند. آنها با دین و فرهنگی ستیز می‌کردند که بیانگر ایرانیت بودند. ملاتاریا میان دین و ایرانیت تضاد برقرار کرده‌اند. این تضاد بعلاوه از خود بیگانه کردن اسلام در بیان قدرت (= زور) بعلاوه متوقف کردن جریان آزاد عناصر فرهنگها که بکار رشد می‌آیند بعلاوه وسعت بخشیدن به جریان ضد

فرهنگها (فرآورده‌های زور) بعلاوه بی تفاوتی جامعه ایرانی مساوی است با سرکشییدن کشنده‌ترین زهرها. و

۱۰ - در جامعه باز، راه حل‌ها یکی نیستند. راه حل‌های بسیار پیشنهاد می‌شوند. تجربه می‌گوید که کدام راه حل بهتر است. تازه، انتخاب بهترین راه حل، بمعنای دور انداختن راه حل‌های دیگر نیست. زیرا بسا عناصر کار آمد در آنها توان یافت. اما چرا، در ایران، «تنها راه حل این راه حل است» و تخریب راه حل‌های دیگر، همگانی است؟ چرا هر کس یا هر گروه راه حلی را پیشنهاد می‌کند، بجای آنکه روش تجربه کردن آن را ارائه کند، به تخریب راه حل‌های دیگر می‌پردازد؟ اگر شما ایرانیان این پرسشها را از خود بکنید، نخست پی می‌برید که «تنها راه حل این راه حل است» شعار و روش زور پرستان است. آنهایی هم که دم از مردم سالاری می‌زنند، بدین روش، خود را لو می‌دهند. شما «اصلاح طلبان» اگر کلاه خود را قاضی کنید، خواهید گفت: الف - شکست اصلاح طلبی، یک عامل و آنهم «اقتدار گرایان» ندارد. عامل‌های دوم و سوم و... هم دارد. عامل دوم خود شما هستند که از عامل اول بسا در شکستتان کارگر تر بوده‌است. با روش کردن «اصلاحات تنها راه حل است»، بسیاری از تواناییها را از دست دادید:

* گفتید: انقلاب خشونت است، پس اصلاحات تنها راه حل است. اما الف - انقلاب و اصلاح دو کار در عرض هم نبودند و نیستند. و ب - انقلاب، به ذات خویش، خشونت زدائی است. و ج - انقلاب و اصلاح، هر دو می‌توانند به خشونت آلوده شوند. با ساختن ذهنیتی چنین پر غلط برای خود و جامعه جوان،

* به جای آموختن و بکار بردن روش خشونت زدائی، ترس از خشونت را القاء کردید و غافل شدید که زهر ترس از خشونت رژیم را به جامعه جوان می‌نوشانید. و

* انقلاب خشونت است خود خشن‌ترین روش در جلوگیری از پیشنهاد تغییرهای اساسی شد. و

* اصلاحات چیست؟ هرگز پاسخی شفاف نیافت و نمی‌توانست هم بیابد. چرا که الف - محدودبتهای خود ساخته اجازه نمی‌دادند و ب - «مصلحت» نیز اجازه نمی‌داد. و

* خویشتن را زندانی مدار بسته بد و بدتر کردن و آقای خامنه‌ای را بعنوان بدی که باید کوشید با خود داشت تا گرفتار بدتر نشد، شما را گرفتار بد و بدتر هر دو کرد. و

* خودداری از مراجعه به مردم و فراخواندن آنها به صحنه. در نتیجه،

* «فرصت سوزی» را رویه کردید.

بحرانهای سخت، در حکومت شما و بسا بر ضد شما، پدید آمدند که می‌توانستند ایران را در معرض خطرهای بزرگ قرار دهند. بهائی که کشور بابتشان پرداخته‌است هنوز بسیار سنگین است. شما می‌توانستید الف - مانع از کار بحران سازان شوید و ب - نه بعد از نوشیدن جام زهر، نه امروز، که، در اول کار بحران سازان، «معاون» وزارت علوم شما توضیح می‌داد بحران سازان دروغ می‌گویند و ایران تکنولوژی تولید سلاح اتمی را ندارد.

بدین قرار، زهر کشنده‌ای که امروز بر کام نسل جوان کشور ریخته می‌شود، برای او، زندان ذهنی ساختن است. اما تنها رژیم نیست که راه حل خود (ولایت مطلقه فقیه و وجوب اطاعت مطلق از آن) را تنها راه حل می‌کند و با جلوگیری از پیشنهاد شدن راه حل‌های دیگر، فضای اندیشه و عمل جامعه را سخت تنگ می‌کند، بلکه زورمداران رقیب و بسا آنها هم که خود را طرفدار مردم سالاری می‌خوانند، در بستن فضای اندیشه و عمل جامعه جوان شرکت می‌کنند.

۱۱ - «قتلهای زنجیره‌ای»، ایلغار کوی دانشگاه، سرکوب مطبوعات، زندان و شکنجه دانشجویان و ملی - مذهبی‌ها و، اصلاح طلبان، از دیدگاه عمومی، یک رشته بحران سازیه هستند. بسا می‌شد، مانع از موفقیت بحران سازان شد. اما پیروی از اصل «تقدم مصلحت بر حقیقت»، مانع کار شد. اگر از آغاز بنا بر برچیدن سازماندهی ترور در دولت می‌شد، چه می‌شد؟ اگر مجلس ششم، از آغاز، بر سر حق می‌ایستاد، وضعیت چگونه وضعیتی می‌شد؟ اگر آقای خاتمی هیأت وزیرانی متناسب با خواست رأی دهندگان و نه درخور «اقتدارگرایان»، تشکیل می‌داد، چه وضعیتی پیش می‌آمد؟ وجدان جمعی ایرانیان و وجدان جهانی چه قضاوتی می‌کرد؟ اگر بنا بر مبارزه با الیگارشی مافیها و پایان دادن به بردن و خوردن ۴۰ درصد و بیشتر تولید ملی می‌شد، چه پیش می‌آمد؟ چرا این کارها انجام نشدند؟ چرا حتی موضوع تحقیق هم نشدند؟ تحقیق در باره قتل خانم زهرا کاظمی حاکی از این واقعیت نیست که چنین کاری، کاری اثر بخش است؟

حال اگر جامعه ملی از خود بپرسد: چرا فرصت‌های عمل را سوزانده است؟ بسا پاسخی را در یابد که پادزهر کشنده‌ترین زهرها است. در حقیقت، یازدهمین جام زهری که قدر تمدارها به جامعه‌ها می‌نوشانند و ملاتاریا آن را کشنده تر کرده و به ایرانیان می‌نوشاند، دین حق را با دین مصلحت جایگزین کردن و مصلحت را در حکم زور فروکاستن است. اگر این زهر کشنده رمقی باقی گذاشته بود، کجا ممکن بود ملتی در برابر بحران‌هایی نظیر بحران‌هایی که ملاتاریا در طول ربع قرن ساخته است، در برابر مقامی («رهبر») که، در رژیم، نقشی جز بحران سازی ندارد و نمی‌تواند هم داشته باشد، بر نخیزد؟ شگفتا! «رهبر»، بنام مصلحت نظام، بحران می‌سازد (بحران «اتمی» و بحران پناگاه القاعده کردن ایران و بحران جاسوس تراشی که خانم زهرا کاظمی قربانی آن شد و دکتر داریوش زاهدی بدان اتهام زندانی است) و مردم نیز بنام

مصلحت، به اعتراض بر نمی‌خیزند! «بنام مصلحت نظام»، «رهبر» مدعی داشتن تکنولوژی ساخت سلاح اتمی می‌شود و بحران می‌سازد و بحران را تا آخر می‌رود و در آخر، «بنام مصلحت نظام» تسلیم می‌شود. مردم ایران بکدام نام، جز به نام مصلحت (= اطاعت از حکم زور)، به اعتراض بر نمی‌خیزند؟

اگر شما ایرانیان در این پرسش تأمل کنید، در می‌یابید که دو «مصلحت»، یکی مصلحتی که زورگو می‌سنجد و دیگری مصلحتی که زورپذیر می‌سنجد، یک ماهیت دارند. این زهر کشنده را هزاران سال است که به انسانها می‌نوشانند: از خود بیگانه کردن دین حق و آزادی در دین مصلحت و قدرت، از راه این دو مصلحت انجام شده است. انقلاب ایران قرار بود انقلاب اسلامی بشود. بدین معنی که اسلام از خود بیگانه در بیان قدرت، دین فطرت و بیان آزادی، بگردد. یازدهمین زهری که، از آغاز پیروزی انقلاب، ملاتاریا در کار نوشاندن به ایرانیان است، این زهر است. وفاداران به اصول راهنمای انقلاب ایران بجان کوشیده‌اند و می‌کوشند این زهر ایرانیان و ایران و بسا دنیای اسلامی را از پا در نیاورد. اما ۱۲- زهر دوازدهم، معاف کردن مردم کشور است از مسئولیت رهبری. و این زهر از همه کشنده‌تر است. می‌دانیم که در توجیه رفتار کارپذیرانه، می‌گویند: وظیفه هر مسلمان اطاعت از «ولی امر» است. در صورت خطا، در قیامت، «ولی امر» پاسخگو است. از آنجا که استبداد مطلقه که بدان «ولایت مطلقه فقیه» نام داده‌اند، بر پایه اطاعت مطلق بنا شده است، با معاف کردن مردم از هر مسئولیتی، جز مسئولیت اطاعت از «ولی امر»، جامعه امروز ایران جامعه غیر مسئولها شده است. تنها مأموران دولت نیستند که خود را معاف از مسئولیت می‌انگارند، بلکه مسئولیت‌گریزی بیماری واکبر جامعه امروز ما گشته است. جامعه‌های دیگر، حتی مردم سالاریهای غرب، نیز، به این بیماری گرفتار آمده‌اند. اما شیوع بیماری و شدت خطر آن، در جامعه‌ای با موقعیت جامعه ایران، بسیار بیشتر است.

هر ایرانی و جمع ایرانیان که بخواهد و بخواهند از لباس ترس بدر آید و بدر آیند، که بخواهد و بخواهند روحیه شکست و استسلام را با روحیه پیروزی و اسلام (باز یافت صلح و سلم و آزادی و حقوق) جانشین کند و کنند، که بخواهد بداند و بخواهند بدانند چه اندازه استعداد رهبری خویش را بکار می‌اندازد و می‌اندازند و چه میزان خویشتن را در بکار انداختن قوه رهبری خود مسئول می‌داند و می‌دانند، بر آنهاست که پندار و کردار فردی و جمعی را با ۱۲ درس پیروزی مقایسه کند و کنند:

۱- موازنه عدمی را (بجای ثنویت، بخصوص ثنویت تک محوری که، در جا، آدمی را برده قدرت مساوی زور می‌کند) اصل راهنما کند. و

۲- نفس خویش را مسئول و مکلف دانستن و به نفس خویش اعتماد کردن و استقامت را روش کردن. و

۳- غفلت نکردن از آزادی ذاتی خویش و روش کردن تجربه. و

۴- شهامت ورود در ابتلی یا آزمایش اجتماعی و پیگیری آن تا رسیدن به نتیجه. و

۵- عمل به حقوق خویش و دفاع از حقوق دیگری. و

۶- تکلیف را عمل به حق و مصلحت را بهترین روش عمل به حق دانستن. و

۷- امید و شادی و شکیبایی را روش خشونت زدائی در خود و دیگران کردن. و

۸- وفای بعهد. و

۹- تقوا در پندار و گفتار و کردار. و

۱۰- دوستی و همکاری. و

۱۱- واکنش نشدن و همواره بر صراط ابتکار و کنش بودن. و

۱۲- گذار از ناتوانی به توانائی و رشد در توانائی الف - به جهاد اکبر (تجسم این ۱۲ درس شدن) و جهاد افضل (اظهار حق در برابر استبدادبان) و جهاد یا شرکت مستمر در خشونت زدائی و ب - شناسائی تضادها و حل آنها، تذکار دائمی بیان آزادی به خود و دیگران، از عهده مسئولیت رهبری برآمدن از راه شرکت در رهبری جامعه خویش و رعایت میزان عدالت یا خالی کردن پندار و گفتار از زور و هدف را آزادی گزیدن و مراقبت دائمی برای آنکه قدرت جای آزادی را بعنوان هدف نگیرد.

بر ایرانیان است که از نوشیدن زهرها باز ایستند و به یاد زهر مبارزه با هدف آزادی و اخلاق مبارزه‌های چنین، جامعه مستقل و آزاد و سالم خود را باز سازند.